

تو به پیغمبر چه می مانی بگو؟!

روح الله حبیبیان

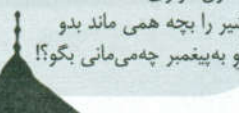
شاید حدود ده سال پیش بود «چارلز شرلدون» یا چیزی شبیه همین، اسم نویسنده کتابی بود. معمولا در آن سال‌های اول طلبگی تابستان‌ها با بعضی دوستان مشرف می‌شدیم مشهد مقدس و خیلی از روزها وقتمان در کتابخانه استان قدس می‌گذشت آن‌روز هم ظاهرا به دنبال «انجیل» بودم که در میان کتب مربوط به مسیحیت نگاهم به آن کتاب رنگورو رفته افتاد. یاد می‌آید روی جلد با زرکوبی کم‌رنگ و حروف چینی عهد بوق نوشته شده بود: «در پی عیسی». حقیقتش قصد خواندن نداشتم شوخی شوخی نیم‌نگاهی انداختم و بالاخره دل را زدم به دریا که به جهنم، می‌خوانیم!

داستان از این‌جا قرار بود که در یکی از کلیساهای مطرح شهر که سرشناسان و اعیان، عضو آن بودند در روز یکشنبه‌ای در میان موعظه کشیش ناگهان مردی زنده‌پوش وارد شده با حالی اسفناک شروع به صحبت می‌کند که از وقتی ماشین‌های خودکار چاپ به بازار آمدند کار ما کارگران چاپخانه به پایان رسیده و... خلاصه از وضع آشفته خود و خانواده‌اش می‌گوید و این که روز قبل برای یافتن کار به کشیش مراجعه می‌کند. ولی او توجهی به حال او نکرده، و خلاصه با آخرین رمق‌های خود رو به پدر روحانی و کرده می‌گوید: پدر! اگر عیسی مسیح به جای تو بود با من چگونه رفتار می‌کرد؟... و بعد مرد بیچاره از حال می‌رود و پس از مدتی جان می‌سپارد. این خطابه جانسوز اثر فوق‌العاده‌ای روی کشیش و سایر حضار جلسه می‌گذارد، به طوری که هفته بعد، او تصمیم مهم زندگی خود را با سایر اعضای کلیسا که از صاحبان روزنامه، روسای بانک، هنرمندان و زمین‌داران و تجار بزرگ و سایر اشراف‌زادگان تشکیل شده بودند، در میان گذاشته از آن‌ها می‌خواهد با هم پیمان ببندند از آن پس در برابر هرکاری که انجام می‌دهند اول از خود بپرسند اگر عیسی به جای من بود چه می‌کرد؟... این طرح، موافقان و مخالفانی پیدا می‌کند و نتیجه کار هم پیمانان به آن‌جا می‌کشد که مسئولان روزنامه با درج نکردن تبلیغات مشروبات الکلی و نتایج مسابقات بوکس تا مرز ورشکستگی پیش می‌روند. شهردار و دیگر سیاست‌مداران نیز در انتخابات شهرداری‌ها با صاحبان کاباره‌ها و قمارخانه‌ها درگیر شده و توان سختی می‌دهند و...

آخر داستان هم دقیقا خاطرم نیست و البته خیلی هم مهم نیست حقیقتش وقتی امروز، به سالی که گذشت و آن چه می‌بایست در این سال از حضرت رسول اعظم بر زندگیمان افزوده می‌شد فکر می‌کردم، یاد این داستان افتادم. خداوکیلی وقتی جزء-جزء رفتارها و آداب فردی و اجتماعی آن حضرت برای ما نقل شده و خداوند هم در قرآن به آن تأکید کرده و فرمود: «همانا برای شما در رسول خدا الگویی نیکو قرار دادیم». چرا نباید من و تو قدری برای نزدیک‌تر شدن به آن نمونه انسان کامل تلاش کنیم. انصافا باید از خود بپرسیم زندگی و رفتار و گفتار ما چقدر به بزرگ‌مردی که خود را از امت او می‌دانیم شبیه است؟

به قول مولوی:

شیر را بچه همی ماند بدو

تو به پیغمبر چه می مانی بگو؟! 

خواهند داد! لذا، پرسشگر محترم را ارجاع می‌دهم به آمارهای اعلامی نهاد فرهنگی که اسمش نزد سردبیر ارجمند محفوظ است.

اما ممکن است منظور پرسشگر ارجمند این باشد که در سال پیامبراعظم، برای پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کرده‌ام؟

اجازه بدهید با شرمندگی تمام عرض کنم که این پرسش، اساسا پرسش اشتباهی است!

می‌گویند دارم طفره می‌روم؟ اختیار دارید! اصلا خودتان کلاهتان را قاشی کنید، من و شما یا هرکس دیگری، چه کاری می‌توانیم برای پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام بدهیم؟ حتما می‌فرمایید، می‌توانیم سیری در سیره نبوی داشته باشیم، ویژگی‌های برجسته اخلاق فردی، خانوادگی، اجتماعی و... ایشان را بشناسیم، چون حضرت، «اسوة حسنة» ماست، از محضرش الگو بگیریم، به سفارش‌ها و وصایای ایشان، درست عمل کنیم و... همه این‌ها درست؛ ولی انصاف بدهید؛ همه این کارها را هم که انجام بدهیم نفع آن به چه کسی برمی‌گردد؟ جز به خود ما؟ مگر جز این است که ذات‌های مقدس معصومین علیهم‌السلام، به ویژه حضرت رسول اعظم اسلام، همه دغدغه‌شان، به کمال‌رساندن ماست؟! و مگر نه این‌که هرچه برای ما گفته‌اند، چراغ راه ماست برای رسیدن به قله کمال؟!

بنابراین، در این عرصه هم هر کاری انجام داده باشیم، فقط برای خودمان است؛ نه پیامبراعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله.

در پایان، خوب است به این نکته هم اشاره کنم که ای کاش سردبیر ارجمند، در آغاز سال پیامبراعظم از من می‌پرسید: «برای سال پیامبراعظم چه خواهی کرد؟» البته نه از سنخ کارهایی که در نهاد فرهنگی یاد شده، عرف شده است.

باقی بقیاتان!

ای کاش سردبیر...

سیدعلی حسینی ایمنی

راستش را بخواهید، اول باید صورت مسئله را درست فهمید، آن گاه به آن پاسخ داد. ماجرا این است که باید در تریبون آزاد این شماره به یک سؤال درباره سال پیامبراعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله پاسخ بدهم؛ ولی درست نمی‌دانم که سؤال چیست، البته نه این که ندانم؛ بلکه نمی‌دانم از چه زاویه‌ای به این پرسش نگاه کنم. شاید هم اصلا نمی‌توانم به آن پاسخ درخوری بدهم. اصلا بهتر است از چند زاویه به این پرسش نگاه کنیم؛ مثلا ممکن است کسی مثل سردبیر ارجمند، از من بپرسد، در سال پیامبراعظم چه کاری کردم؟ در این صورت پاسخ خواهم داد: زندگی روزمره‌ام را دنبال کردم؛ کلاس رفتم، سرکار رفتم و برگشتم، کتاب خواندم، روزنامه و مجله مطالعه کردم، برای دیدار آشنا مطلب نوشتم و ...؛ ولی گمان نمی‌کنم که منظور سردبیر ارجمند، این چیزها باشد؛ چون این کارها، کارهای همیشگی من یا هرکس دیگر است و هیچ ربطی به سال پیامبراعظم هم ندارد. شاید منظور پرسشگر این باشد که «برای سال پیامبراعظم چه کرده‌ام؟» اما شما بگویید، درست است آدم به این پرسش پاسخ بدهد؟ یعنی ریا نمی‌شود؟ ولی چون بنده بسیار آدم کاردرستی هستم! نصفه و نیمه به آن پاسخ می‌دهم. معمولا در چنین مناسبت‌هایی، مطبوعات، جایزاد [البته منظورم دیدار آشنا نیست‌ها!!] و نهادهای مختلف، بویژه نهادهای فرهنگی کشور، کارهایی اساسی انجام می‌دهند، خوب، من هم در یکی از همین نهادهای فرهنگی کشور کار می‌کنم دیگر! از سویی، چون یکی از اهداف اساسی - و شاید اساسی‌ترین اهداف نهادهای فرهنگی کشور دادن آمارهای اساسی در پایان سال [جهت اطلاع!] است، پس حتما آمار من را هم

